## جلسه 228- 1470

**یک‌شنبه - 31/02/96**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

کلام در فرمایش صاحب کفایه در خاتمه بحث استصحاب بود که در دو مقام بحث کرد: یکی تعارض بین دو استصحاب، ودیگری نسبت استصحاب با سائر اصول عملیه.

خلاصه بحث اول این شد که عرض کردیم اگر بین دو استصحاب تنافی باشد یعنی امکان جعل هر دو استصحاب نباشد، این منشأ تعارض بین این دو استصحاب می شود مگر اینکه احد الاستصحابین اصل سببی باشد و دیگری اصل مسببی، به این نحو که مستصحب در اصل مسببی از آثار شرعیه مستصحب در اصل سببی باشد، مثل استصحاب نجاست ثوب که اصل مسببی است و استصحاب طهارت آبی که با آن شسته شده بر آن تقدم دارد. که ما عرض کردیم این تقدم نکته اش فقط مختص استصحاب نیست، ولو در بحوث نکته ای که ذکر می کنند مختص به استصحاب است، بلکه در سائر اصول عملیه هم این بیان می آید، مثل اینکه اگر ما قاعده فراغ سببی و قاعده فراغ مسببی داشتیم قاعده فراغ سببی مقدم است.

## تطبیق تقدم اصل سببی در غیر استصحاب، قاعده فراغ در ازدواج ب‍ا خواهر اول

شخصی با دو خواهر در دو زمان ازدواج کرد، چون اگر در یک زمان ازدواج کند هیچکدام تقدم بر دیگری ندارد وهر دو محکوم به بطلان است. اما اگر امروز با خواهر بزرگ ازدواج کرد و فردا با خواهر کوچک، شک کرد به نحو شبهه موضوعیه که آیا این عقد ازدواج اول یا دوم من واجد شرائط صحت بود یا نبود، قاعده فراغ در ازدواج اول جاری است بلامعارض، واثر شرعی اش این است که ازدواج دوم ازدواج با خواهر زن است و باطل است. گسی نگفته است که قاعده فراغ در این دو ازدواج با هم تعارض و تساقط می کنند.

بله گاهی یک وجه آخری هم هست برای جریان قاعده فراغ در برخی از موارد نه در این مثال دو ازدواج، در برخی از موارد علم اجمالی به خلل فی احد الشیئین منشأ علم تفصیلی می شود به بطلان آن عمل دوم. مثل آن مثال دیروز که زدیم راجع به طوافین دو عمره، (که دیگر توضیح نمی دهم دیروز توضیح دادم) گاهی علم اجمالی به خلل فی احد العملین المترتبین منشأ علم تفصیلی به بطلان عمل دوم می شود، این وجه آخری است. مثل اینکه ما علم اجمالی پیدا کنیم که یا در وضوئمان خلل بود یا در نمازمان، قاعده فراغ در وضوء جاری می شود بلامعارض، چون ما علم تفصیلی پیدا می کنیم به بطلان نماز، یا بخاطر اینکه خلل در نماز بود او منشأ بطلان نماز است، یا بخاطر اینکه خلل در وضوء بود او منشأ بطلان نماز است، جاری می شود قاعده فراغ در وضوء بلامعارض. بنابراین قاعده فراغ سببی مقدم است بر قاعده فراغ مسببی ولو گاهی بخاطر علم اجمالی به خلل در احد العملین المترتبتین یک وجه آخری پیدا می کنیم برای جریان قاعده فراغ در آن عمل اول بلامعارض. و آن وجه آخر این است که علم اجمالی به خلل فی احد العملین منشأ علم تفصیلی به بطلان عمل ثانی می شود کما فی مثال العلم ااجمالی بخلل اما فی وضوئه او فی صلاته.

اما بطور طبیعی اگر این وجه هم نبود قاعده فراغ سببی بر قاعده فراغ مسببی مقدم بود، مثل همین مثال ازدواج با دو خواهر، که قاعده فراغ در ازدواج اول اصل سببی است اثبات می کند که ازدواج دوم ازدواج با خواهر زن است وآن ازدواج دوم باطل است. آن وجه آخر در این مثال نمی آید.

سؤال و جواب: به لحاظ حکم فعلی به بطلان در مثال علم اجمالی به خلل یا در وضوء یا در نماز، علم اجمالی به لحاظ حکم فعلی به بطلان منحل می شود.

واین در مثال های مختلفی قابل تطبیق است، وجه آخری است برای جریان قاعده فراغ در آن عمل اول بلامعارض. اما اگر این وجه هم نباشد قاعده فراغ سببی بر قاعده فراغ مسببی عند التعارض مقدم است، مثل همین ازدواج در دو زمان با دو خواهر، که قاعده فراغ در عقد ازدواج با خواهر اول اصل سببی است و تعارض نمی کند با قاعده فراغ در ازدواج با خواهر دوم، وتفصیل الکلام فی محله.

## اختصاص تعارض بین استصحابین به مورد لزوم مناقضه در مودی ویا ترخیص در مخالفت قطعیه، ویا ترخیص قطعی در مخالفت واقعیه

اما این را بدانید مجرد علم اجمالی به کذب احد الاستصحابین منشأ تعارض دو استصحاب نیست، اینکه ما گفتیم که اگر علم پیدا کردیم که یکی از دو استصحاب مخالف واقع است این منشأ می شود چه بسا که تنافی بین این دو استصحاب رخ بدهد که اگر اصل سببی و مسببی نباشد با هم تعارض خواهند کرد، این در جائی است که از جمع بین این دو استصحاب یا مناقضه در مؤدی لازم بیاید یا ترخیص در مخالفت قطعیه علم اجمالی به تکلیف.

مناقضه در مؤدی مثل استصحاب در توارد حالتین است، هم استصحاب طهارت آب و هم استصحاب نجاست آب یکی می خواهد معذر باشد دیگری می خواهد منجز باشد نسبت به شیء واحد، این غیر معقول است. ترخیص در مخالفت قطعیه مثل اینکه علم اجمالی به نجاست احد المائین داریم استصحاب طهارت این آب با استصحاب طهارت آن آب تعارض و تساقط می کنند به ملاک اینکه ترخیص در مخالفت قطعیه علم اجمالی به تکلیف یا قبیح است عقلا کما علیه السید الخوئی، یا نقض غرض است عقلائا و موجب انصراف می شود در دلیل استصحاب کما علیه السید الامام و السید الصدر و هو الصحیح کما بیناه فی محله.

البته گاهی محذور جمع بین دو استصحاب یک محذور ثالثی است که ملحق است به این محذور ثانی، وآن عبارت است از ترخیص قطعی در مخالف واقعیه تکلیف معلوم بالاجمال. ما علم اجمالی داریم که در ساعت 9 یا حرام است در مسجد اعظم باشیم یا حرام است در این ساعت در مدرسه فیضیه باشیم، ما تمکن از مخالفت قطعیه این علم اجمالی نداریم، علم اجمالی است به حرمت احد الضدین، ولکن استصحاب عدم حرمت کون فی المسجد الاعظم در ساعت 9 و استصحاب عدم حرمت کون فی المدرسة الفیضیة ساعت 9 مستلزم ترخیص قطعی است در مخالفت واقعیه تکلیف معلوم بالاجمال، یعنی شارع در این فرض اگر هر دو استصحاب جاری بشود یقینا ترخیص داده است در ارتکاب حرام واقعی، ولو من علم به ارتکاب آن پیدا نمی کنم، اما می دانم اگر هر دو استصحاب جاری بشود یقینا شارع ترخیص داده است در ارتکاب حرام معلوم بالاجمال، واین هم نقض غرض است عند العقلاء و موجب انصراف دلیل اصل است.

## جریان استصحابین منجزین با علم اجمالی به کذب احدهما

اما اگر جائی بود که این محذورها نبود، نه مناقضه در مؤدی پیش می آمد نه ترخیص در مخالفت قطعیه تکلیف وما یلحق به من الترخیص القطعی فی المخالفة الواقعیة للتکلیف، صرف علم اجمالی به مخالفت احد الاستصحابین للواقع مشکلی ایجاد نمی کند، مثل اینکه علم اجمالی پیدا کردیم یکی از این دو آب نجس پاک شد، هر دو آب نجس بودند یکی از این دو آب پاک شد، صحیح کما علیه المشهور منهم صاحب الکفایه این است که استصحاب نجاست آب الف جاری می شود و استصحاب نجاست آب ب جاری می شود، اثرش این است که ملاقی هر کدام محکوم به نجاست خواهد بود، چون اصل نجاستِ این آب موضوع نجاست ملاقی را اثبات می کند. چه مانعی دارد جریان استصحاب نجاست در این دو آب؟

مرحوم شیخ و مرحوم نائینی قائلند به عدم جریان استصحاب نجاست در این دو آب، مرحوم شیخ مانع اثباتی ذکر کرده و مرحوم نائینی مانع ثبوتی.

## مرحوم شیخ: لزوم تناقض صدر وذیل دلیل استصحاب، سلب کلی وایجاب جزئی

مانع اثباتی که مرحوم شیخ ذکر کرده به تقریبی که ما از رسائل می فهمیم این است که: ایشان می گویند که صدر صحیحه زراره اولی می گوید لاتنقض الیقین بالشک، اناء الف مصداق لاتنقض الیقین بالشک است می گوید استصحاب کن نجاست آن را، اناء ب مصداق لاتنقض الیقین بالشک است می گوید استصحاب کن نجاست اناء ب را، ولی ما یکی انائی داریم که چه بسا عنوان هم دارد اناء زید المردد بین الانائین، این اناء زید که مردد است بین این دو اناء قبلا یقین به نجاست آن داشتیم آن زمانی که می دانستیم هر دو آب نجس است، و بعدا علم به تطهیر آن پیدا کردیم، چون ما علم پیدا کردیم که اناء زید تطهیر شد ولی مردد است که کدام یک از این دو اناء است. انقضه بیقین آخر اناء زید را که مردد بین الانائین است شامل می شود امر می کند به نقض یقین سابق به نجاست به یقین لاحق به طهارت این اناء زید. خب اناء زید که خالی از این دو اناء نیست، تناقض می شود بین صدر صحیحه زراره با ذیل آن به نحو تناقض سلب کلی که دو تا لانقض است با ایجاب جزئی که یک انقض در آن اناء زید است، سلب کلی با ایجاب جزئی تناقض دارد، اینکه در هر دو اناء بگویند لاتنقض، در اناء زیدی که مردد است بین این دو اناء بگویند انقض، می شود تعارض صدر و ذیل.

## صاحب کفایه: صحیحه ثانیه ذیل ندارد ورافع اجمال است

صاحب کفایه به ایشان دو اشکال کرده:

اشکال اول: گفته این تعارض صدر و ذیل در صحیحه اولی زراره سبب اجمال آن صحیحه می شود، اما صحیحه ثانیه زراره که مجمل نمی شود او که ذیل ندارد، ولاتنقض الیقین بالشک ابدا. او که ذیل ندارد. اجمال خطاب مجمل که به خطاب مبیّن سرایت نمی کند.

سؤال وجواب: مفهوم سلب کلی ایجاب جزئی که نیست چون تناقض دارند با هم.

اقول: این جواب، جواب درستی است.

## ثانیا: ظاهر ذیل تعلق یقین در ذیل –مثل صدر- به متعلق تفصیلی است

اشکال دوم: که ظاهر کفایه این است که ظاهر انقضه بیقین آخر این است که متعلق یقین آخر جامع احدهما نیست، بلکه همان متعلق یقین تفصیلی سابق است، همان یقین تفصیلی به نجاست اناء ب اگر یقین آخری برخلاف او قائم شد، آنوقت امر می شویم به نقض آن یقین سابق به یقین لاحق، در صورتی که متعلق یقین لاحق همان متعلق یقین سابق باشد، نه اینکه یقین سابق را تفصیلی بگیریم یقین لاحق را اجمالی بگیریم که متعلقش عنوان احدهما بشود، این خلاف ظاهر است.

## استاد: متعلق یقین دوم واول یکی است، اناء زید مردد بین الانائین

اقول: این جواب دوم درست نیست، با این بیانی که ما عرض کردیم مرحوم شیخ نگفت مقتضای اطلاق ذیل این است که یقین سابق به نجاست اناء الف را نقض کنید به یقین آخر اجمالیٍّ او تفصیلیّ، این را مرحوم شیخ نگفت، چون اگر این را می گفت که می شد تعارض سلب کلی با ایجاب کلی، اگر مرحوم شیخ می گفت این جمله ولکن ینقضه بیقین آخر می گوید یقین سابق تفصیلی را به نجاست اناء الف نقض کن با یقین لاحق ولو اجمالی باشد، یقین سابق به نجاست اناء ب را نقض کن به یقین لاحق ولو اجمالی باشد، معنایش این می شد که زید را در هر دو اناء امر می کند به نقض یقین سابق به یقین اجمالی لاحق. اینکه می شد ایجاب کلی و دو امر به نقض در مقابل دو نهی از نقض در صدر حدیث. مرحوم شیخ این را نگفت. مرحوم شیخ ذیل صحیحه زراره را بر آن اناء مردد بین الانائین که عنوانش اناء زید است تطبیق کرد، متعلق ذیل در یقین سابق و یقین لاحق یک چیز است، مرحوم شیخ می گوید اناء زید قبلا یقین به نجاست آن داشتیم بعدا یقین به طهارت آن پیدا کردیم، انقضه بیقین آخر می گوید یقین به نجاست اناء زید را نقض کن با یقین لاحق به طهارت او، خب متعلقش یکی شد، هر دو متعلقش اناء زید شد. این اشکال دوم درست نیست که متعلق یقینٍ آخر باید همان متعلق یقین اول باشد ونمی شود یقین اول تفصیلی باشد و یقین آخر اجمالی باشد که متعلقش عنوان احدهما است. این اشکال به شیخ وارد نیست. مرحوم شیخ ولکن ینقضه بیقین آخر را بر یقین به نجاست اناء زید المردد بین الانائین منطبق کرد، گفت انقض هذا الیقین بنجاسة اناء زید سابقا بالیقین اللاحق بطهارته، گفت این ایجاب جزئی است، چون یا این اناء زید است یا آن، واین ایجاب جزئی با آن سلب کلی یعنی دو تا لاتنقض در این اناء وآن اناء تعارض دارد.

## عدم دلالت ذیل بر حکم تعبدی، تاکید صدر است

ولذا جواب صحیح بجای این جواب دوم این است که بگوئیم جناب شیخ! عرف از ذیل این صحیحه حکم تعبدی استفاده نمی کند بلکه تأکید می فهمد بر همان صدر، تأکید می فهمد که آقا لاتنقض الیقین بالشک، فقط وقتی یقینِ به ارتفاع پیدا کردی دیگر استصحاب جاری نیست چون دیگر تعبد مجال ندارد با وجود یقین لاحق، حکم تعبدی نیست که بخواهد عرف از آن یک حکم تعبدی معارض با صدر صحیحه زراره استفاده کند. ولذا همان صدر کافی است ذیل تأکید صدر است، مثل این می ماند که بگوئیم آنچه را که ندیده ای نگو تنها آنچه را که با چشمت دیده ای بگو، خب این ذیل تأکید صدر است، می خواهد محکم کاری کند که هیچ چیزی ناقض یقین سابق نیست مگر اینکه دیگر کار از دست در برود و یقین لاحق به ارتفاع حالت سابقه پیدا بکنی که که دیگر کاری نمی شود کرد و از استصحاب دیگر کاری ساخته نیست. پس فرمایش مرحوم شیخ تمام نیست.

## مرحوم نائینی: عدم معقولیت تعبد به علم با علم وجدانی به خلاف

اما فرمایش مرحوم نائینی، مرحوم نائینی مانع عقلی ادعا کرد برای جریان استصحاب این نجاسة الانائین، ایشان گفت آقا! معقول نیست تعبد به علم برخلاف علم وجدانی، من می دانم یکی از این دو اناء پاک شده است شارع بگوید من اعتبار کردم که تو عالمی به نجاست این دو اناء؟ من می دانم الان روز است شارع بگوید تو اعتبار شدی عالم به اینکه الان شب است؟ این معقول نیست.

## استاد: اولا نقض به جریان استصحابین در وضوء به ماء مشکوک

اقول: اولا: اشکال نقضی می کنیم، می گوئیم جناب نائینی! خود شما در اصول گفتید اگر کسی وضوء گرفت به یک مایع مشکوک المائیة و البولیة، استصحاب طهارت می گوید بدنت پاک، استصحاب حدث می گوید تو هنوز محدثی. در هر حالی که علم اجمالی داریم به کذب احد الاستصحابین، چون یا این مایع آب است، پس من محدث نیستم وضوء گرفتم با آب، ویا بول است پس من طاهر نیستم از خبث، یا استصحاب طهارتِ از خبث دروغ است یا استصحاب بقاء حدث. اما مرحوم نائینی فرمود اشکالی ندارد هر دو استصحاب جاری است. چه فرق می کند با استصحاب نجاست این دو اناء که علم اجمالی داریم یکی از این دو پاک شده است؟

مرحوم نائینی فرموده است در این مثال ما که وضوء گرفتید به مایع مشکوک، مؤدی یکی نیست، یک مؤدی طهارت از خیث است و یک مؤدی بقاء حدث است، اما در نجاسة الانائین یک مؤدی است نجاسة الانائین.

واین انصافا فرمایش قابل قبولی نیست، آقا اینجا هم مؤدی دو تاست، استصحاب نجاست اناء الف غیر از استصحاب اناء ب است، دو استصحاب است، تشابه دارند این دو مؤدی با هم به لحاظ اینکه مستصحب نجاست است، والا یکی نجاست هذا الاناء است دیگری نجاست ذاک الاناء است، وارکان استصحاب در هر کدام تمام است، یقین سابق و شک لاحق.

## لااشکال در تعبد به دو علم در دو مورد مشکوک با علم اجمالی به کذب احدهما

آقا چه اشکالی دارد تعبد به دو علم؟ نه به یک علم برخلاف وجدان، تعبد به دو علم که هر کدام فی حد ذاته مشکوک است، فقط علم اجمالی داریم به کذب احدهما، چه اشکالی دارد؟ عقلاء می فهمند که این تعبد به علم لقلقه اعتبار است، هدف تنجیز و تعذیر است.

## استصحاب تعبد به علم نیست، امر به جری عملی بر وفق متیقن سابق است

هذا کله بناءا بر اینکه مفاد استصحاب تعبد به علم باشد، ما که اصلا این را منکر شدیم، صرف امر به جری عملی است بر وفق متیقن سابق، ولی اگر هم تعبد به علم باشد چه مشکلی دارد؟

## نقض به جریان قاعده فراغ

جناب نائینی! این اشکال شما فقط در استصحاب که نیست، از مسلّمات بین متأخرین است که اگر کسی شک داشت که نماز ظهرش را وضوء گرفته است یا نه، قاعده فراغ می گوید نماز ظهرت صحیح است، ولی استصحاب حدث می گوید برای نماز عضر وضوء بگیر. قاعده فراغ هم تعبد به علم است به نظر شما، استصحاب حدث هم که ادعا می کنید تعبد به علم است در حالی که ما علم اجمالی داریم که یکی از این دو اصل خلاف واقع است یا نماز ظهرم صحیح نیست اگر وضوء نگرفته باشم یا نیاز به وضوء برای نماز عصر ندارم حدث باقی نیست اگر قبلا وضوء گرفته باشم. ولی همه تان این اصلها را جاری می کنید و اشکال نمی کنید اینجا که رسیدید اشکال می کنید؟ ولذا علم اجمالی به مخالف احد الاستصحابین للواقع منشأ تعارض دو استصحاب نیست به طور مطلق، مگر در جائی که مستلزم مناقضه در مؤدی باشد یا مستلزم ترخیص در مخالفت تکلیف معلوم بالاجمال باشد.

یک نکته هم عرض کنم بعد بحث بعدی را که شروع کرده بودیم دنبال کنیم و انشاء الله امروز و فردا تمام کنیم.

## صاحب کفایه: تعارض استصحابین به ملاک عجز از جمع بین الحکمین

نکته: صاحب کفایه در ذیل تعارض الاستصحابین گفته است که گاهی تعارض دو استصحاب به ملاک عجز از جمع بین دو حکم است در مقام امتثال، مثل استصحاب اینکه هنوز مسجد تطهیر نشده می شود وجوب استصحابی ازاله، استصحاب هم می گوید من هنوز نماز نخوانده ام می شود وجوب استصحابی نماز. وجوب استصحابی ازاله با وجوب استصحابی نماز امکان جمعشان نیست در مقام امتثال، چون وجوب ازاله فوری است، ضیق وقت هم اگر بود وجوب نماز هم مضیق است امکان جمع بین امتثال این دو نیست.

## استاد: عدم ارتباط به تعارض، بلکه تزاحم در حکم واقعی ثابت بالاصل است

اقول: ای کاش صاحب کفایه این را اصلا ذکر نمی کرد، چون این مربوط به بحث تزاحم است. خب تزاحم گاهی بین دو حکمی است که ثابت است بالوجدان و گاهی بین دو حکمی است که ثابت است بالتعبد، تزاحم بین دو حکم واقعی است ها، ولی دو حکم واقعی گاهی بالوجدان ثابت هستند گاهی بالتعبد بامارة او اصل، باب تزاحم است و باب تزاحم ربطی به باب تعارض ندارد کما سنبینه فی بحث التعارض انشاء الله.

## لزوم توجه به مرجحات، تزاحم بین دو حکم واقعی است

واین را بدانید تزاحم بین دو حکم ظاهری نیست تا کسی بگوید خب دیگر اهم و مهمش نکنید، هر دو مفاد لاتنقض الیقین بالشک است، تزاحم است بین دو لاتنقض الیقین بالشک. نه، تزاحم است بین دو حکم واقعی که ثبت الحکمان الواقعیان ببرکة الاصل، ولذا اگر یکی از این دو حکم اهم بود او مقدم است. تزاحم بین دو تا حرمت نقض یقین به شک نیست تا بگوئید که یکی بر دیگری اهمیت ندارد. و اساسا این بحث را ایشان اگر در اینجا مطرح نمی کرد بسیار مناسب بود.

این راجع به بحث اول ایشان.

# جهت یازدهم: نسبت استصحاب با سایر اصول عملیه

اما راجع به بحث دوم ایشان که نسبت بین استصحاب با سائر اصول عملیه بود.

اول برائت عقلیه را گفتیم، که گفتیم استصحاب بر برائت عقلیه ورود دارد.

## نسبت استصحاب با احتیاط عقلی

2- استصحاب نسبت به وجوب احتیاط عقلی:

## آقای سیستانی: وجوب احتیاط در مورد علم به تکلیف وقوت محتمل

آقای سیستانی فرموده اند وجوب احتیاط عقلا در دو جاست: یکی در علم اجمالی به تکلیف، ویکی در موارد قوت محتمل. عقل در این دو جا حکم می کند به وجوب احتیاط.

در علم اجمالی به تکلیف ایشان می گویند چون احتمال تکلیف در هر کدام از این دو طرفِ علم اجمالی مقترن به علم اجمالی است، یعنی احتمال محض نیست بلکه احتمال اجمالی است، این عند العقلاء منجز است، ایشان تعبیر می کند این قوت احتمال است عند العقلاء، واین علم اجمالی منجز است، مگر اینکه یک طرف اصل منجز داشته باشد و دیگری اصل مؤمّن، یک اناء استصحاب نجاست دارد و اناء دیگر استصحاب طهارت دارد، خب علم اجمالی به نجاست احد الانائین حکما منحل می شود. عقلاء این استصحاب نجاست را سبب انحلال حکمی علم اجمالی می دانند.

این را هم عرض کنم که ایشان در این مورد اول اصل بلامعارض را قبول ندارد، می گوید ادله اصول انصراف دارند از اطراف علم اجمالی. فقط اگر یک طرف اصل منجز داشت طرف دیگر اصل مؤمّنش جاری می شود، اما اگر رفتید گشتید اصل بلامعارض درست کردید اصل طولی درست کردید یا خطاب مختص به احد الطرفین درست کردید از آقای سیستانی انتظار تأیید نداشته باشید. ایشان می گویند ادله اصول ظاهرند در اینکه می خواهند تأمین بدهند از شک بدوی در تکلیف و نه از تکلیف معلوم بالاجمال. ولی اگر یک طرف اصل منجز داشت عقلاء این علم اجمالی را کالعدم می بینند نسبت به آن طرف آخر، آن طرف آخر اصل مؤمّن در آن جاری می شود بلامعارض.

مورد دوم اهمیت محتمل است، ایشان می گویند اهمیت محتمل اگر شدیده نبود که مشکلی نیست، استصحاب عدم تکلیف محتمل جاری می شود. اما اگر اهمیت محتمل به نحوی بود که عقلاء حجج عقلائیه خودشان را جاری نمی کنند برای تأمین عقلی در رابطه با این تکلیف محتمل که محتمل در آن شدیدا قوی هست، حجج عقلائیه خودشان را در آنجا معتبر نمی دانند، استصحاب هم معتبر نخواهد بود. جائی که تکلیف محتمل به حدی قوی است به حد شدیدی قوت دارد که حجج عقلائیه عند العقلاء در آنجا اعتبار ندارد استصحاب هم اعتبار نخواهد داشت.

## استاد: اگر دلیل استصحاب سیره باشد، در مورد قوت محتمل جاری نیست، وگرنه وجهی برای انصراف نصوص از این موارد نیست

اقول: ما فکر می کنیم ایشان اگر دلیل استصحابش سیره عقلائیه باشد که یکی از ادله ایشان است، می گوید سیره عقلائیه بر استصحاب در اینجا نیست، اگر عموم لفظی لاتنقض الیقین بالشک باشد او را هم ادعا می کند انصراف دارد از این موارد، والا اگر انصراف نداشت نص خاص آمد گفت استصحاب کن بقاء احصان را در این زنی که قبلا شوهر داشت، آیا عقل می گوید من نمی گذارم شارع تعبد به استصحاب بکند؟ اینکه محتمل نیست. ایشان یا ادعا می کنند عدم سیره عقلائیه بر استصحاب را در اینگونه موارد و یا ادعا می کنند انصراف عموم لفظی استصحاب را. و این بحث مهمی است ما نفهمیدیم وجهی برای این انصراف.

## عدم وجود ارتکاز استنکاری از حجیت بینه در موارد قوت محتمل

بله اگر واقعا یک جائی است که ارتکاز عقلاء حجج عقلائیه را هم قبول ندارد، اگر همچنین جائی پیدا بشود که ارتکاز استنکاری دارند عقلاء که می گویند بینه هم در اینجا حجت نیست، اگر این است به ما هم قبول داریم استصحاب هم عرفا انصراف پیدا می کند، ولی واقعا کدام مورد است که امارات عقلائیه انصراف دارد؟ دیگر از قتل و رجم و اجراء و حدّ و ازدواج احکامی بالاتر از اینها ما داریم؟ خب با یک اقرار (حتی دو بار هم لازم نیست) قتل ثابت می شود، یک بار بگوید أنا قاتلٌ کافی است، در حدود در حدّ زنا و لواط است که می گویند چهار بار اقرار کند، والا یک بار اقرار کند أنا قاتل قصاص می شود. یا دو شاهد عادل بگویند هذا قاتلٌ قصاص می شود. چه انصرافی دارد استصحاب؟ استصحاب می گوید این آقا مکره نیست بر قتل، مکره نبود این زن بر زنا دادن، این زن هنوز هم محصن و شوهر دار است، چرا اینها کافی نباشد برای اجراء این احکام؟ چه انصرافی دارد دلیل استصحاب؟ ما نمی فهمیم، چه انصرافی دارد؟

اگر می گوئید اصلا دلیل استصحاب قصور دارد و لاتنقض الیقین لام عهد ذکری است وفقط در مورد یقین به طهارت از حدث و یا یقین به طهارت از خبث استصحاب جاری است، او بحث دیگری است، ولی او را که شما قبول ندارید، صحیحه ثانیه زراره که دیگر عموم دارد به نظر شما که می فرماید و لاینبغی لک ان تنقض الیقین بالشک ابدا. خب استصحاب در همه موارد اقتضاء عموم دارد. خب بر اساس استصحاب قاضی می گوید این زن هنوز شوهر دار است، این قاتل مکره نیست، استصحاب جاری می شود و اجراء حدّ می شود کما أفتی به السید الخوئی فی هذه المجالات. این راجع به این بحث.

اما تقدم استصحاب بر برائت شرعیه و قاعده حل را انشاء الله فردا عرض می کنیم و بحث را تمام می کنیم. والحمد لله رب العالمین.